هو العلیم

اعتدال در سلوک

سلوک خانواده ـ طهران ـ جلسه ۴

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

و صلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا مُحَمّدٍ و آله الطّاهرين

و لعنة الله عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَوۡ ءَامَنَ أَهۡلُ ٱلۡكِتَٰبِ لَكَانَ خَيۡرٗا لَّهُم مِّنۡهُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَأَكۡثَرُهُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ﴾[1]

شما بهترین امت و گروهی هستید که خداوند برای مردم به‌عنوان اسوه و الگو قرار داده است. از خصوصیت شما این است که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید، امر به کار پسندیده و نهی از کار زشت و نامناسب و ناپسند.

---

[1] . سوره آل عمران (۳) آیه ۱۱۰. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۳۱۰:
«شما بهترین امّتی بودید که برای مردم برگزیده شد، که به شایستگی و نیکی و امور شناخته شده و پسندیده امر می‌کردید، و از زشتی و پلیدی و امور ناشناخته و نکوهیده نهی می‌نمودید و ایمان به خدا می‌آوردید! و اگر اهل کتاب هم ایمان آورده بودند تحقیقاً برای ایشان خوب بود. بعضی از آنان از مؤمنین هستند و اکثریّت آنها از فاسقین می‌باشند.»

این معنایی که خداوند در آیه می‌فرماید: ﴿خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ ما باید به این معنا توجه کنیم و بدانیم بهترین امت و بهترین گروه، گروهی هستند که امر به معروف و نهی از منکر، مرام و ممشی و منهج و مسیر آنها است. در آیهٔ دیگر می‌فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَٰكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾[1] شما امتی هستید که در طریق وسط و اعتدال قرار دارید.

خداوند متعال انسان را با ویژگی‌های خاصی خلق کرده است که این ویژگی‌ها برای رسیدن به نقطهٔ فعلیت و کمال به‌عنوان مقدمه به‌حساب می‌آید. اگر انسان به این ویژگی‌ها توجه نکند به آن نقطهٔ مطلوب نخواهد رسید و هرچه می‌خواهد کار بکند فایده ای ندارد.

من‌باب‌مثال شخص برای عبادت و برای نماز احتیاج دارد به اینکه قوای بدنی او در حدّ اعتدال باشد و صحیح و سالم باشد، حالا اگر شخص به صحت و سلامتی توجه نکند و ضعیف و مریض

---

[1] . سوره بقره (۲) آیه ۱۴۳. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۹۱:
«و [اینچنین] ما شما را امّتی میانه قرار دادیم.»

شود، دیگر عبادت هم نمی‌تواند بکند. لازمهٔ نماز خواندن و برخاستن صحت و سلامتی است، وقتی که انسان مریض بشود طبعاً از نماز شب هم می‌افتد. این صحت و سلامتی باید بر اساس ضوابطی باشد که چنانچه آن ضوابط رعایت نشود سلامتی هم برای انسان حاصل نمی‌شود. انسان باید در خوردن غذا، در پوشاک، در جهات بهداشتی و تندرستی، رعایت این موازین و مبانی بهداشت را داشته باشد.

کسانی که بیشتر غذایشان را، غذاهایی قرار می‌دهند که خون آنها را کثیف می‌کند اینها همیشه کسل هستند و کدورت و حالت قبض دارند و حالت نشاط ندارند. کسانی که مثلاً آجیل و تخمه‌جات می‌خورند و در غذای خود از روغن‌هایی که برای دستگاه گوارش و دستگاه هاضمه انسان مضرّ هست استفاده می‌کنند، اینها خون آنها را کثیف می‌کند و نشاط و انبساط ندارند و در جهاز هاضمه و جهاز گوارشی و سایر جهازهای آنها اثر سوء می‌گذارد و علاوه بر اینکه ممکن است مرض به‌وجود بیاورد آن حالت انبساط را هم می‌گیرد.

چرا بزرگان یکی از دستورات غذایی خود به شاگردان را خوردن سرکه قرار داده بودند؟ به جهت اینکه سرکه اسید است و موجب قلیایی شدن خون می‌شود، این قلیایی شدن خون موجب انبساط و شفافیت روح و باعث نشاط می‌شود.

چرا می‌گویند زیاد گوشت خوردن برای سالک ضرر دارد؟ چون خوردن گوشت زیاد، باعث کدورت است و قساوت می‌آورد! کسانی که زیاد گوشت می‌خورند قلبشان رؤوف و رحیم نیست و نمی‌توانند از یک قضیه و مسئله به راحتی بگذرند، نمی‌توانند کاملاً اهل انفاق باشند، و به‌خاطر زیاد خوردن گوشت دارای یک نوع خشکی و جمود هستند.

توصیه‌های تغذیه‌ای مرحوم علامه طهرانی

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به شاگردانشان توصیه می‌کردند که هفته‌ای دو بار، بیشتر گوشت نخورند. البته برای افرادی که از یک صحت و قدرت مزاجی برخوردارند اما برای افرادی که دارای ناراحتی‌هایی هستند مسئله فرق می‌کند.

خوردن شیرینی‌جات و سرخ‌کردنی زیاد و خوردن روغن‌های متنوع موجب می‌شود خون کثیف بشود، و کثیف شدن خون در نفس انسان اثر بگذارد و آن حالت نشاط را بگیرد. برعکس، خوردن میوه‌جات، بسیار برای سالک مفید است، مخصوصاً میوه‌جاتی که موجب سبکی می‌شود و وضع او را تصفیه می‌کند، خیلی مفید است. اینها برای سلامتی بدن است، اگر بدن سالم باشد این سلامتی بدن، در سلامتی روح هم تأثیر می‌گذارد. حالا اگر قرار بشود که ما در این مسئله قائل به افراط بشویم، یعنی من‌باب‌مثال وقتی می‌شنویم خوردن نان و سرکه برای انسان و برای نفس مفید است، دیگر تمام غذاهایمان را نان و سرکه قرار بدهیم زخم معده می‌گیریم و می‌افتیم! و به‌طورکلی زندگی مختل می‌شود و اعصاب انسان ازبین می‌رود چون سرکه برای اعصاب خوب نیست. چرا این‌طور می‌شود؟ به‌جهت اینکه این قضیه از حدّ و از اعتدال خودش خارج شده است.

یا مثلاً می‌گویند که زیاد خوردن گوشت برای حال انسان، مضر است. حالا اگر کسی اصلاً گوشت

نخورد، دچار ناراحتی‌هایی می‌شود و ممکن است این مسئله به بعضی از ناراحتی‌های روحی و روانی منجر بشود. چون مسئله از حدّ اعتدال خودش خارج شده است.

راجع به داروها هم مطلب همین‌طور است. دارو برای انسان ضروری است اما اگر انسان سرخود و بدون تجویز پزشک برای خودش دارو مصرف کند یا مصرف دارو را زیاد کند منجرّ به بعضی از ناراحتی‌ها می‌شود. همین استامینوفنی که همه می‌شناسید و برای سردرد و تب و... استفاده می‌شود اگر ناراحتی داشته باشید و این را یک مقدار زیادتر بخورید، مثلاً بگویید که حالا ده بیست‌تا را با هم می‌خوریم! این بعد از دو ساعت موجب می‌شود که کبد از کار بیفتد و بعد از چهار ساعت هم انسان فوت می‌کند! چون مسئله از حدّ اعتدال خارج می‌شود.

هر چیزی باید بر اساس اعتدال انجام بگیرد تا بتواند مفید باشد. به‌طورکلی عالم بر اساس اعتدال می‌گردد و خروج نظام عالم از یکی از دو طرف اعتدال، موجب می‌شود که تمام عالم مضمحل بشود

و به‌طورکلی تمام عالم نیست و نابود بشود. در مسئلهٔ سلوک مهمترین قضیه‌ای که برای یک سالک مطرح است، مسئلهٔ اعتدال است.

اگر سالک از پیش خودش یک ذکر را بگوید برای او خطر دارد، اگر سالک بر خلاف آنچه به او گفته می‌شود بعضی از مسائل را کم یا زیاد کند برای او خطر پیدا می‌شود.

یکی از مخدرات و دوستان مشهد در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ دارای حالاتی شد و مسائلی برای او پیدا شد. من وقتی که با ایشان صحبت کردم و مسائلی را مطرح می‌کرد احساس کردم کم‌کم دارد از آن طریق عادی خارج می‌شود و حالاتش دارد رو به انحراف می‌رود. مسائلی را که اول مطرح می‌کرد تا حدودی مطالب خوبی بود، بعد در مطالبش کم‌کم جرقه‌هایی را احساس می‌کردم و در صحبت‌هایش نوساناتی را احساس می‌کردم و مطالب را خدمت آقا گزارش می‌دادم. این قضایا چند روز طول کشید و در آن روزهای آخر احساس کردم مطالبی که دارد نقل می‌کند وضع او را به‌هم زده و به یک طرف می‌کشاند. مطالب را که ما خدمت مرحوم

آقا نقل کردیم بعد از دو سه روز که گذشت و دیگر مسائل آخر را نقل کردیم ایشان رو کردند به من و فرمودند: «فلانی می‌دانی چرا او این‌طور شد؟ به‌خاطر اینکه از دستوری که به او داده بودیم تخطی کرد و سرخود شروع به زیاد گفتن کرد.» و مسئلهٔ او این‌طور شد که مثلاً مرحوم آقا فلان مقدار به او ذکر می‌دادند و او از پیش خودش اضافه می‌کرد و می‌گفت حالا که مثلاً حال خوشی پیدا کردیم و این ذکر، ما را به مسائلی کشانده است پس ادامه بدهیم و چهارصدتا را ششصدتا بکنیم و ششصدتا را هشتصدتا کنیم. کم‌کم اوضاع اعتدال نفسانی او تغییر پیدا می‌کند و وقتی تغییر پیدا کرد دیگر قابل کنترل نیست مگر اینکه در تحت تربیت خاص و شرایط خاصی قرار بگیرد و یک نوع تنبیهاتی روی او واقع بشود تا بتواند برگردد.

شما از ذکر لا اله الا اللَه بالاتر که ذکری را سراغ ندارید، ذکر خدا است. همین لا اله الا اللَه را اگر انسان زیاد بگوید موجب خطر برای اوست. از ذکر یونسیه که ما بالاتر نداریم، از اذکار توحیدی که ما بالاتر

نداریم؛ نه‌اینکه ذکر بد است، ذکر ذکر است، ذکر، یاد خدا است و یاد خدا موجب اطمینان است، صحبت در میزان و مقدار قابلیت ما است که با توجه به این نقصانی که داریم، با توجه به این ضعفی که داریم و با توجه به مسائل خلافی که در نفس ما هست تا چه مقدار ما می‌توانیم این ذکر را تحمل کنیم.

یک دانه سیب خیلی شیرین است و خیلی خواص دارد و خیلی برای انسان مفید است ولی این سیب را باید یک شخص عادی که دوازده، پانزده یا بیست سال دارد و ناراحتی ندارد و حتی ناراحتی معده ندارد بخورد، ـ حتماً هم صبح بخورید، صبح ناشتا خاصیت غذاها و خاصیت میوه‌ها بسیار زیاد است، سابق می‌گفتند که سیب در صبح طلا و در ظهر نقره و در شب مس است و درست هم می‌گفتند. صبح بسیار فایده دارد و خواصش بسیار زیاد است و خاصیت ضد چربی دارد به‌شرط اینکه ناشتا باشد. ـ اما اگر این سیب را شما به زور به دهان بچهٔ شش ماهه که شیر می‌خورد فرو کنید خفه می‌شود! اگر هم در معده‌اش برود او را می‌کشد،

چون معدهٔ این بچه فعلاً برای سیب و برای امثال سیب آمادگی ندارد، معدهٔ بچه برای شیر مادر و برای غذای بسیار نرم و ملایم آمادگی دارد. سیب خوب است، اما قابلیت در آن طرف نیست.

یک وقت من متوجه شدم که یکی از ارحام ما که سابق از دوستان و رفقای مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ بود، سر کسب و کار نمی‌رود و مغازهٔ او بسته است یااینکه شاگردی را در مغازه می‌گذارد و او می‌آید کار را انجام می‌دهد و این شخص در خانه نشسته و از خانه‌اش بیرون نمی‌رود!

من گاهی سربه‌سر او می‌گذاشتم و می‌گفتم که فلانی! شما چرا مغازه نمی‌روی و چرا کار نمی‌کنی؟! می‌گفت: «مغازه که دارد می‌گردد.» گفتم: نه شما باید بروی سر مغازه‌ات و با مشتری سر و کار داشته باشی، می‌گفت: «این‌طوری حالمان بهتر است» و ما هم دیگر به او توجهی نمی‌کردیم. زمانی از این مسائل گذشت تااینکه یک روز من دیدم مطالبی نقل می‌کند که این مطالب نمی‌تواند مطالب صحیح باشد و حکایت از بعضی جریان‌ها و خطوط

انحرافی در ذهنش می‌کند. مدعی بود که من با امام زمان حضرت بقیةالله ارواحنا فداه ارتباط دارم وقضایا و مسائلی را از آن حضرت نقل می‌کند! بعد از ما سؤال کرد که حالا من که چنین ارتباطاتی دارم آیا نیاز هست که با آقا هم ارتباط داشته باشم یا نه؟ من گفتم: شما یقین داری این شخصی که با او مرتبط هستی خود حضرت است؟! یک وقت فرد دیگری نباشد؟ گفت: مسئله همین‌طور است دیگر.

موافقت دستور استاد با دستور امام زمان علیه‌السلام

گفتم: این‌دفعه از او سؤال کن اگر شما دستوری دادید و استاد هم دستوری داد و دستور شما مخالف با دستور استاد ـ که همین حضرت آقا باشد ـ از کار درآمد، در آنجا چه کنیم؟ ـ از اقوام خیلی نزدیک ما بود ـ اتفاقاً بعد ازمدتی گفت: «ما این مسئله را از حضرت سؤال کردیم و حضرت در جواب فرمودند که نباید از استاد اطاعت کنید.»

گفتم: پس بدان این شیطان است! ـ می‌خواستم او را متوجه کنم ـ گفت: «چرا؟» گفتم که مسئله از دو حال خارج نیست: یا استاد واقعاً استاد است یا نیست، اگر استاد است امکان ندارد که دستورش با

دستور امام زمان دوتا دربیاید، و اگر استاد نیست پس این مقدار که تا به‌حال پیش این شخص بودی، در ضلالت بودی و این را نمی‌توانی بگویی چون خودت معترف هستی که او استاد است.

اگر او استاد است دیگر نمی‌تواند دستورش با دستور امام زمان مخالف باشد. اگر مخالف باشد معلوم می‌شود دو ممشی و دو راه و دو مسیر است. پس چون استاد را به‌عنوان استادی قبول کردی معلوم می‌شود این شخص شیطان است.

خلاصه ما این مطلب را به او گفتیم و بعد از یک مدت خبر آورد که با فلانی دیگر صحبت نکنید! گفتم: خب الحمدلله که قضیه روشن شد.

این به‌خاطر این بود که وقتی که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به این شخص می‌گفتند که آقای فلان! شما باید سر کار بروید، شما باید سر کسب و سر مغازه و حجره بروید و باید یک مقدار از وقتتان را در روز به کار و کسب بپردازید، ایشان به حرف آقا گوش نداد و به‌جای اینکه مثلاً فلان ذکر را پنجاه دفعه یا صد دفعه یا هزار دفعه بگوید، شروع

می‌کرد از پیش خودش اضافه گفتن و کارش به جایی رسید که الآن با أجنّه ارتباط دارد و به‌طورکلی از مرحوم آقا قطع ارتباط کرد و به‌خاطر افراط، از مسیر کنار رفت.

استادی که دارد به شما این مقدار ذکر می‌گوید خوبی و رشد و منفعت شما را می‌خواهد. اگر به شما بگوید این کار را انجام بدهید و شما غیر از این را انجام بدهید و به یک مرتبهٔ بالایی برسید خب چه ضرری به او می‌رسد؟! ضرر که نمی‌رسد هیچ، تازه نفعش می‌رسد.

صحبت در اینجا است که ما همیشه این طرف سکه را می‌بینیم و از آن اثرات و قضایایی که در آن‌طرف واقع شده خبر نداریم. شما که الآن ذکر می‌گویی درحالی‌که این بچه گریه می‌کند و به این بچه اعتنا نمی‌کنی بدان که نه تنها این ذکر برای شما فایده ندارد بلکه آن ناراحتی بچه در خفا کار خودش را انجام می‌دهد و زیرآب انسان را می‌زند. باید انسان برود به بچه برسد و نگذارد گریه کند، بچه ناراحت است، بچه یک نفس محترم است. مسائلی که برای

افراد داخلی و افراد اسره و افرادی که در منزل هستند، تمام اینها مسئولیت‌هایی است که خداوند بر دوش انسان قرار داده است. همان کسی که این بچه را خلق کرده و به‌وجود آورده است مسئولیتش را هم برعهدهٔ پدر و مادر سپرده است.

خدا می‌گوید: مگر تو نمی‌خواهی به‌طرف من بیایی؟! مگر تو نمی‌خواهی به من نزدیک بشوی؟! آیا از پیش خودت می‌خواهی برنامه دربیاوری؟! از پیش خودت می‌خواهی ذکر دربیاوری؟! از پیش خودت می‌خواهی عبادت کنی یا آن چیزی را که من می‌گویم و تشخیص می‌دهم؟! اگر خودت می‌دانی بسیار خوب!

یکی از دوستان و رفقای پزشک ما در مشهد به نام آقای دکتر لاری که در بیمارستان قائم، متخصص خون است برای ما نقل می‌کرد:

یک روز یک خانم مریضی آمد پیش من و گفت قلب من درد می‌کند. من معاینه‌اش کردم دیدم قلبش درد نمی‌کند؛ ناراحتی معده دارد منتها به ناحیهٔ دیافراگم و قلب فشار می‌آورد و قلب درد می‌کند ولی اصل ناراحتی از معده است. داروی

معده به او دادم، می‌گفت برحسب اتفاق فردا رفتم داروخانهٔ امام رضای مشهد که در فلکه جنب بیمارستان امام رضا قرار دارد، می‌خواستم یک دارو بگیرم، دیدم اتفاقاً آن خانم که دیروز مریض ما بود آمده در آنجا و دارد جرّ و بحث می‌کند و با آن مسئول صحبت می‌کند. یک‌دفعه مسئول من را صدا زد و گفت آقای دکتر بیایید اینجا ایشان مریض شما هستند و نسخهٔ شما دستشان است. نگاه کردم گفتم بله، شما دیروز آمدید، گفت ایشان به ما می‌گوید که دکتر نفهمیده من قلبم درد می‌کند و دوای معده به من داده، شما دوای قلب به من بدهید، حالا با او چه‌کار کنیم؟ گفتم که خانم، من دکتر هستم و تشخیص دادم مشکل از معدهٔ شما است و قلبتان نیست اما درعین‌حال اگر می‌خواهید داروی قلب بخورید این قفسه از بالا تا پایین داروی قلب است هرکدام را می‌خواهید بگویید برایتان تجویز کنند و به هر مقدار هم که می‌خواهید میل کنید!

سرخود عمل کردن، مانع پیشرفت سالک

مشکل اینجاست که ما می‌خواهیم سرخود عملی را انجام بدهیم و کاری را بکنیم به خیال و به هوای اینکه ما می‌خواهیم پیشرفت کنیم درحالی‌که پیشرفت نمی‌کنیم. وقتی که من امروز در راه می‌آمدم

با خودم گفتم که چه مطلبی را امروز خدمت سروران خودم عرض کنم، این مطلب به ذهنم آمد که این قضیه را خدمت شما عرض کنم.

آقازادهٔ مرحوم حاج شیخ محمد جواد انصاری استاد مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیهما ـ که یک رابطهٔ سببی هم با ما دارند برای من نقل کرد و این قضیه را ما از خود مرحوم آقا هم شنیدیم در وقتی که به‌عنوان تذکر این مطلب را برای پدربزرگ ما که ایشان هم از دنیا رفته‌اند نقل می‌کردند و من نشسته بودم و توجه می‌کردم که:

بعد از فوت مرحوم آقای انصاری، تکفل اولاد صغار ایشان برعهدهٔ ما بود. وقتی که ایشان از دنیا رفتند بچه‌های کوچکی از مرحوم آقای انصاری باقی مانده بود که شاید سنشان یک سال دو سال، و در این حدود بود و با وجود اینکه ایشان مایل نبود در همدان بماند و قصد مسافرت به سایر شهرها را داشت ولی به‌خاطر تربیت و رعایت این بچه‌ها در همدان می‌ماند و تکفل آنها را به‌عهده می‌گیرد.

تااینکه ایشان سفری مشرف می‌شوند به عتبات و تقریباً بیش از دو ماه در آنجا می‌مانند. جذبهٔ

عتبات و اماکن مقدسه و حالات روحی و وارداتی که در این اعتاب مقدسه برای ایشان پیدا شده بود آن‌چنان ایشان را شیفته می‌کند که میل سکنی و توطن در عتبات برای او حاصل می‌شود و در ذهن او می‌گذرد که به ایران بیاید و کارهای خودش را جمع کند و برگردد به عتبات؛ حالا یا کربلا یا نجف یا کاظمین، دیگر در آنجا بماند و سکنای خودش را در عتبات قرار بدهد. با این میل و با این قصد با عیالش هم اتفاقاً صحبت می‌کند ـ عیالش خالهٔ ما می‌شود ـ و او هم اظهار آمادگی می‌کند برای اینکه بروند عتبات و در آنجا بمانند.

شب پدر خودش مرحوم آقای انصاری را در خواب می‌بیند که برادر کوچکش که تقریباً سنش در آن موقع حدود پنج یا شش سال بیشتر نبود و اسمش محمود بود درکنار پدرش ایستاده بود و پدرشان رو می‌کند به ایشان درحالی‌که به سر آن فرزندشان دست می‌کشند و می‌گویند: «اگر یک بار به سر محمود دست بکشی ثوابش از اینکه تمام عمرت را در اعتاب مقدسه بگذرانی نزد خدا بیشتر است، یک بار!»

یعنی دست کشیدن بر سر یک بچه و تربیت یک بچه و رعایت احوال او را کردن، اینهاست که انسان را رشد می‌دهد و بالا می‌برد. این معنا و این مسئله

چگونه برای ما قابل هضم و قابل توجیه است که یک دست کشیدن بر سر بچه، از یک عمر در کربلا به‌سر بردن و هر روز زیارت امام حسین کردن و نجف رفتن و زیارت امیرالمؤمنین و زیارت کاظمین علیهم السلام و سامرا ثوابش بیشتر باشد!

إن‌شاءالله خدا قسمت همهٔ ما کند، ما سال قبل مشرف شدیم و در آنجا از طرف همهٔ دوستان نائب‌الزیاره بودیم.ما در سفر سال گذشته که به اعتاب مقدسه رفتیم، در نجف که بودیم به اهل‌بیت گفتم ما بدمان نمی‌آید اگر شرایط آماده باشد کوله‌بارمان را جمع کنیم و به همین نجف بیاییم و در اینجا زندگی را بگذرانیم. علیٰ‌ای‌ّحال معلوم نیست که چه خواهد شد! اما خیلی آن مقام و موقعیت، به‌خصوص نجف جاذبیت عجیبی دارد و بسیار این جاذبیت قوی است که نمی‌شود کسی را تحت تأثیر قرار ندهد اما علیٰ‌ای‌ُّحال انسان مکلف است به اینکه به تکلیف عمل کند و باید راضی باشد به هرآنچه خدا برای او می‌خواهد، اینجا باشد یا آنجا باشد یا جای دیگر باشد. فقط مهم این است که عمل و فعل

انسان مُمضیٰ و مورد رضای الهی باشد، حالا در هر کجا که می‌خواهد این مسئله تحقق پیدا کند.

ما به‌خیال خود تصور می‌کنیم که اگر در آن شرایط قرار بگیریم سعهٔ ما بیشتر می‌شود، ارتقاء ما بیشتر می‌شود، حالات ما بهتر می‌شود و واردات ما قوی‌تر می‌شود ولی مسئله این‌طور نیست. آنجا حسابش با اینجا فرق می‌کند و مسائل در آنجا طور دیگری ارزیابی می‌شود.

اعتدال در سلوک

خداوند متعال ما را مکلف کرده است بر اینکه زندگی تشکیل بدهیم و بر اساس زندگی، سیر و سلوک داشته باشیم. اگر سیر و سلوک برای انسان بهتر و مفیدتر از تشکیل زندگی بود پیغمبر امر به ازدواج نمی‌کرد. این همه روایاتی که راجع به ازدواج است به‌خاطر این است که پیغمبر منافع و مسائلی را می‌داند که آن مسائل بدون ازدواج برای سالک پیدا نمی‌شود و باید سالک ازدواج کند، البته ازدواجی که بر اساس اسلام باشد نه‌اینکه خواست‌های مادی و دنیوی در آن مطرح باشد، نه؛ تمام آنها موجب بُعد است. بلکه ازدواجی که بر

اساس اسلام است که زن باید اطاعت شوهر بکند و شوهر باید به تکالیف شرعی خودش نسبت به زندگی عمل کند، تمام اینها در جهت اعتدال سلوکی سالک قرار می‌گیرد و سالک را به جلو می‌برد، این مسئله مهم است. یک وقت ما کاری انجام ندهیم که به خیال خود قدمی برمی‌داریم و راهی می‌رویم اما بعد مشخص بشود که همهٔ اینها خواب و خیال بوده و خیلی اثری نداشته است!

یکی از مسائلی که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ نسبت به آن بسیار حساس بودند این بود که زندگی یک سالک و زندگی یک انسانی که دارد به‌طرف خدا می‌رود ـ چه مرد و چه زن فرق نمی‌کند ـ به‌واسطهٔ بعضی از افراطها یا تفریطها دچار نوسان نشود.

لزوم عمل بر طبق تکلیف

یک وقت طبعاً انسان تکلیفی دارد و بر اساس تکلیفش می‌خواهد عمل کند، خب این یک مسئلهٔ دیگری است گرچه تحمل آن برای یکی از طرفین مشکل باشد، ولی تکلیف است و باید انجام بدهد. ولی یک وقت خارج از تکلیف، به‌نظر خود انسان،

بعضی از کارها در راه خدا است درحالتی‌که اتفاقاً به مسئلهٔ سلوک ارتباطی ندارد و صرفاً تخیلاتی است که ممکن است برای انسان پیدا بشود. آن‌وقت افراط در اینها موجب می‌شود که خدای‌ناکرده مشکلاتی را در زندگی به‌وجود بیاورد و این مسئله برای طرفین مشکل‌ساز باشد.

بارها می‌شد مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به دوستانشان تذکر می‌دادند که شب دیر به منزل نروید، به مردها می‌فرمودند: شب زود در منزل باشید و وقتتان را بیخود به این‌طرف و آن‌طرف نگذرانید. از سر کار که به منزل برمی‌گردید، نگویید که حالا که از سر کار برمی‌گردم، یک ساعت یا دو ساعت یا سه ساعت می‌روم و در یک جا می‌نشینم و هر وقت که ساعت یازده یا دوازده یا یک شد به منزل می‌روم؛ نه‌خیر، اینها ضرر دارد و خوب نیست و ممکن است مشکلاتی را به‌وجود بیاورد. بالأخره انسان در یک شرایط خاص و در یک ضوابط خاصی قرار دارد، اگر از آن شرایط و ضوابط تخطی بشود اعتدال این قضیه به‌هم می‌خورد و نمی‌شود این‌طور باشد. خود ایشان می‌فرمودند:

بعد از زمان مرحوم آقای انصاری ـ رضوان الله تعالی علیه ـ یکی از شاگردان ایشان نسبت به این مسئله کم توجه کرد و بااینکه او حکم رفیق ما را داشت و ما به ایشان تذکر دادیم ولی درعین‌حال او خیلی توجه نمی‌کرد و با دوستانش می‌گذراند، تا ساعت دوازده شب بیرون بود و به خواندن اشعار حافظ و... مشغول بودند و چه و چه و چه. کم‌کم مشکلاتی در خانوادهٔ او به‌وجود آمد که مجبور شد عیالش را طلاق بدهد!

حالا این مسئله گناهش برعهدهٔ کیست؟! این جریاناتی که پیش آمد برعهدهٔ شوهر است و او مسئول است چون کوتاهی کرده است و عمل نکرده است و همین‌طور به امید خدا اینها را رها کرده است درحالی‌که مسئولیت دارد!

یکی از افرادی که من خودم می‌دانم که زندگی آنها به‌هم خورد و از شوهرش جدا شد و الآن سه یا چهار سال است که به‌طورکلی متارکه هستند، علتش این بود که ایشان نسبت به مسائل زندگی و نسبت به تعهداتی که به شوهر و فرزندانش داشت کوتاهی می‌کرد و به ذکر و عبادت و نماز و ارتباط با رفقا و اینکه افراد در منزل بیایند و بروند و جلسه بگذارند

و این بیاید و آن برود و... مشغول بود. این‌طور که نمی‌شود! یک‌مقدار از زندگی به این مسئله مربوط است و زندگی جهات دیگری هم دارد.

وجوب رسیدگی به مسائل زندگی و عائله

رسیدن به مسائل زندگی و مسائلی که لازمهٔ تداوم زندگی است و مربوط به شوهر و فرزندان و عائله است، تمام اینها شرایط راهیابی به آن مقصد و مقصود به حساب می‌آیند نه‌اینکه جدا باشد. اگر ما شرایط و خصوصیات رسیدن به کمال را صد به‌حساب بیاوریم ده درصد آن عبادت است و نود درصد آن رعایت موازینی است که اگر انسان آن موازین را رعایت نکند، این عبادت نه تنها اثر مثبت در نفس نمی‌گذارد بلکه اثر منفی هم می‌گذارد.

شیطان در کمین است و می‌خواهد به هر وسیله که شده بیاید. گاهی اوقات شیطان از راه عبادت می‌آید. چرا می‌گویند اگر شوهر راضی نیست که زن نماز مستحبی بخواند، زن نباید نماز مستحبی بخواند؟ وقتی که زن در شرایطی است که اقتضا می‌کند که زن جوانبی را در زندگی لحاظ بکند، زن باید لحاظ بکند؛ وقتی که شوهر در منزل نیست زن

نماز نافله و قرآن را در آن موقع بخواند و هیچ اشکالی ندارد، نه‌اینکه وقتی که مرد تازه می‌آید و نیاز دارد به اینکه محبتی ببیند، یا مرد خسته است و زن باید سفره را بیندازید، من‌باب‌مثال تازه زن چادر سر بکند و شروع کند به نماز و ذکر و قرآن و... ! مرد می‌گوید: این چه نماز و ذکری است؟! هرچیزی یک وقت و زمان و حسابی دارد.

یکی از مسائل مهمی که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به دوستانشان چه به رفقای مرد و چه به رفقای مخدرات تذکر می‌دادند و کاملاً مراقب بودند که انجام بشود این بود که خصوصیات و مسائل سلوکی و عبادی، اختلاف و تنش و سردی و نابسامانی را در زندگی به‌وجود نیاورد. این مسئله، مسئلۀ بسیار مهمی‌است و این موجب می‌شود که اگر انسان نسبت به این قضیه توجه نکند نه تنها راهی را نمی‌رود بلکه یک‌مرتبه متوجه می‌شود ای داد بیداد! در این مدت ده سال یا پانزده سال یا بیست سال، نه تنها راهی را نرفته بلکه بسیاری از فرصت‌ها را هم ازدست داده که دیگر آن فرصت‌ها برای انسان قابل

جبران نیست.

اولین وظیفهٔ زن، ایجاد انس و محبت در محیط خانوادگی

بنابراین اولین مسئله برای زن نسبت به مسائل سلوکی و نسبت به رعایت جوانب سلوکی این است که بداند چه تدبیری را اتخاذ کند و چه حیله‌ای را بیندیشد و به‌کار بگیرد که محیط زندگی او محیط با انس و محبت و مودت و گرمی بیشتری باشد. این مسئله شرط اول برای حرکت سلوکی یک زن به‌شمار می‌رود.

دستوراتی برای شرکت مخدرات در مجالس

رفتن زیاد به مجالس، نه تنها مستحسن نیست بلکه ممکن است اثرات نامطلوبی را بگذارد؛ جلسهٔ ذکر هفته‌ای یک بار کافی است و بیش از آن برای افراد مضرّ است مگر در تحت شرایط خاصی.

جلسهٔ درس هفته‌ای یک بار کافی است و بیش از آن مقدار دیگر نشاط و انبساط کافی خودش را ازدست می‌دهد، بهتر است که مخدرات وقتی در منزل هستند به مطالعه بپردازند و نقاط و نکاتی را که برای آنها مشکل است و اشکال دارند، یادداشت کنند و بعد در جلسه از افراد خبیر سؤال کنند.

و بدانند که شرط اول برای رفتن به این جلسات رضایت شوهر است البته نه رضایت تحمیلی یا رضایت تهدیدی یا رضایت چماقی، به‌طوری‌که مرد بگوید راضی‌ام به رضای خدا، درحالی‌که از هر نارضایتی بدتر است! بلکه رضایتی که واقعاً از صمیم قلب باشد و هیچ‌گونه کدورتی نداشته باشد، این مسئلهٔ بسیار مهمی است.

کیفیت برگزاری مجالس ذکر

و بدانید که این جلسات محترم است، جلسهٔ ذکر جلسهٔ محترمی است و نباید صحبت بیخود و احوال‌پرسی‌های متعارف انجام بشود. در این جلسه باید سکوت رعایت بشود و توجه باشد، قلوب باید به همدیگر مرتبط بشوند تا انسان بتواند استفاده کند.

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در زمان سابق به رفقایشان تذکر می‌دادند و برای آنها این مسئله الزامی بود که در جلسه یک نوع میوه بیشتر نباشد، حتی اگر دو نوع میوه بود ایشان می‌فرمودند: «یکی را بردارند»، یک نوع میوه، بعد از جلسه بیاورند، نه‌اینکه اول جلسه بیاورند. گذاشتن میوه و تنقلات، موجب انصراف و انحراف ذهن از توجه به

مبدأ و از توجه به نفس و فرو رفتن در نفس و توجه به باطن و جلب بارقه‌ها و واردات می‌شود، این مسائل شوخی نیست.

اواخری که مرحوم آقا در طهران بودند من یک روز به ایشان عرض کردم که آقا اصلاً در جلسهٔ ذکر چرا باید میوه باشد؟ همین ظرف آب که برای رفع تشنگی باشد کفایت می‌کند و دیگر نیازی به چای و میوه و... نیست، مجلس جشن که نیست، حالا در مجلس جشن، تنقلات و از این مسائل هست ولی صحبت در مجلس ذکر است، ما که نمی‌خواهیم خودمان را گول بزنیم و فریب بدهیم. مجلس ذکر با اینها نمی‌سازد.

بعضی اوقات اتفاق می‌افتد که انسان در ابتدای راه یک اهدافی دارد ولی بعد آن اهداف تبدیل پیدا می‌کند. من‌باب‌مثال بسیاری از این مجالس امام حسین علیه‌السلام و مجالس دهگی و هفتگی و ماهانه، بیشتر برای دید و بازدید و صله و خود نمایی و افتخار و نشان دادن لباس‌ها به همدیگر و حرف و نقل و... است حالا ذاکر و روضه‌خوانی هم می‌آید و روضه‌ای هم می‌خواند و می‌رود ولی اینها هم

می‌گویند که ای کاش زودتر روضه‌اش را بخواند و برود که ما به کارمان بپردازیم. این خروج از آن هدف و مسیر و طریق است که اول، هدف، هدف مقدسی است و مجلس با یک نام مقدس و با یک غایات مقدسی تشکیل می‌شود، بعد در مرور زمان و در بستر زمان تغییر و تحول پیدا می‌کند. و این صحیح نیست و غلط است.

در این مجالس هم باید آن هدف، همیشه رعایت شود، آن هدف مقدس و آن ممشایی که بر طبق آن ممشیٰ، مجلس تشکیل می‌شود و انسان واقعاً استفاده می‌کند. من در بعضی از این مجالس ذکر که شرکت می‌کنم واقعاً حالم تغییر می‌کند و انبساط پیدا می‌کنم ولی در بعضی از جاها که انسان می‌رود خسته می‌شود، قبض او را می‌گیرد و مکدر می‌شود، مسئله چیست؟

مرحوم آقای انصاری ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند:

«اگر زنی با عدم رضایت و با عدم طیب خاطر برای رفقا یک چای درست کند وقتی شما آن چای را می‌خورید احساس می‌کنید از روی طیب

خاطر و عشق و علاقه درست نشده و از روی اجبار و از روی اکراه درست شده است. نفس این خانمی که در شرایط نامناسب چای را درست کرده، در آن اثر می‌گذارد و شما این چای را که می‌خورید مکدر می‌شوید و قبض شما را می‌گیرد!»

می‌بینید مسئله چقدر دقیق و حساس و مهم است؟! یک عدم رضایت، یک اجبار، یک اکراه می‌آید و اثر خودش را می‌گذارد. آن‌وقت ما بدون توجه به جوانب و قضایا و شرایطی که برای انسان آماده است هر کاری را داریم انجام می‌دهیم و به حساب خدا و به‌حساب پیغمبر و به حساب راه و به‌حساب مرحوم آقا می‌گذاریم درحالتی‌که انسان مسیر خودش را باید تصحیح کند.

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به من فرمودند:

آقای آسیدمحسن ما از روی ناچاری می‌گوییم میوه باشد، بالأخره می‌بینیم رفقا از راه دور اینجا می‌آیند، می‌گوییم حالا مجلس تمام شده، میوه‌ای بخورند و ذائقه‌ای عوض کنند.(بعد ما دیدیم که ایشان حتی آن یک میوه را هم برداشتند و گفتند) که در مجلس فقط چای داده بشود.

به‌خاطر اینکه این ذهن، جمعیتش بیشتر بشود و انسان همه‌اش به فکر این نباشد که الآن جلسه تمام می‌شود و میوه می‌آورند! چون این ذکر نمی‌تواند اثر بگذارد. ولی اگر از اول خیالش راحت باشد که هیچ خبری نیست، مثلاً همان یک چای باشد و وقتی مجلس تمام شد یک چای دیگری هم باشد [ذهن آرام است]. من نمی‌گویم میوه نباشد، نه، عیب ندارد میوه باشد، آن دیگر بسته به میل خود رفقا و دوستان است، من فقط نشان می‌دهم و می‌گویم راه و مسیر این است، حالا شخص هر مقدار می‌تواند باید بیاید.

قصد نداشتم این مطالب را عرض کنم و مطلب دیگری در نظر داشتم اما خدا این‌طور خواست، إن‌شاءالله در جلسه‌ای دیگر آن مطلب را عرض می‌کنیم.

مطلب این شد که راه سیر وسلوک فقط عبادت ـ که نماز است ـ نیست، ده درصد قضیه، نماز و ذکر است و نود درصد قضیه، مسائل دیگر است. اصلاً می‌دانید مرحوم آقا چه می‌فرمودند؟ مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند:

سالک که شب برای نماز شب و نافله و دعا و امثال‌ذلک بلند می‌شود باید شب بگیرد و روز برود پخش کند؛ یعنی آنچه را گرفته و جذب کرده، آن صفای باطن و آن طراوت و آن نشاط را باید در روز به‌کار ببندد و به‌کار بگیرد.

ببینید مسئله چقدر مهم است.

بنابراین سلوکی را که پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم برای ما آوردند و ائمه علیهم‌السلام به آن سلوک تذکر دادند، سلوکی است که ﴿جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا﴾ است، شما امتی هستید در طریق وسط و در طریق اعتدال، نه جانب افراط و نه جانب تفریط. این سلوک همان سلوکی است که به قول مرحوم آقا آن مقام جمعُ‌الجمعی و آن مقام وحدت در کثرت و آنچه را سابقین فاقد این سلوک بودند و به این درجات نرسیدند، این سلوک، برای امت پیغمبر حاصل می‌کند. إن‌شاءالله امیدواریم به آنچه بزرگان فرمودند عامل باشیم و از خداوند بخواهیم که ما را از اعوجاج و افراط و تفریط‌ها نسبت به مسائل، مصون و محفوظ بدارد.

خیلی از حضور سروران و مخدرات تشکر می‌کنم و فرصتی بود که به‌دست آمد. من عرض

کردم که حتی کمتر از دو ماه هم مایل هستم که خدمت برسیم و خودم از انفاس قدسیه سروران، بهره‌مند بشوم و واقعاً وقتی که در چنین مجالسی شرکت می‌کنم اصلاً روح من باز می‌شود و قلبم انشراح صدر پیدا می‌کند و خودم شائق هستم برای اینکه با افرادی برخورد کنم و صحبت داشته باشم که اینها اهل درد و اهل راه و اهل مسیری هستند و من واقعاً جدا عرض می‌کنم خودم را مغبون می‌بینم که خلاصه شما جلو هستید و ما از قافله عقب.

إن‌شاءالله امیدواریم که همیشه مشمول دعای خیر دوستان باشیم و ما را فراموش نفرمایید، خیلی از لطف شما متشکر و ممنون هستیم.

اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحَمَّد